

نقد و بررسی اثبات ضرورت وحی از راه استدلال بر علوم و فنون پنهان

h_shivapoor@yahoo.com

حامد شیواپور / استادیار گروه الهیات، دانشگاه مفید
دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۰۷ - پذیرش: ۱۳۹۸/۰۵/۰۵

چکیده

در برخی از کتاب‌های کلامی، برای اثبات ضرورت وحی، این استدلال مطرح می‌شود که از یک سو، علوم و صنایعی هست که برای بشر ضرورت دارد، و از سوی دیگر، عقل و تجربه عادی بشر برای دست یافتن به آنها کافی نیست. پس باید وحی چنین علوم و صنایعی را در اختیار بشر قرار دهد.

این استدلال، هم به نحو پیشینی و هم به نحو پسینی قابل طرح است؛ یعنی هم می‌توان به نحو پیشینی استدلال کرد که چون چنین علوم و صنایعی برای بشر ضروری است، پس خدا باید آنها را از راه وحی در اختیار بشر قرار دهد، و هم می‌توان به نحو پسینی گفت: چون چنین علوم و صنایعی عملاً نزد بشر هست، پس وحیی در کار بوده است. در این مقاله، بحث می‌شود که گرچه این سخن درست است که برخی از علوم و صنایع از راه عقل و تجربه عادی به دست نمی‌آید، اما صرف این نکته نمی‌تواند ضرورت پیشینی یا پسینی وحی را اثبات کند و ممکن است این علوم و صنایع از راه‌های غیر عادی دیگری جز وحی در اختیار بشر قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: علم و دین، ضرورت وحی، معرفت‌شناسی وحی، وجوب لطف، تعلیم صنایع خفیه، طب.

۱. پیش درآمد

در کتاب‌های کلامی، در ابتدای بحث «نبوت»، بحثی با عنوان «ادله اثبات ضرورت نبوت یا وحی» طرح می‌شود. یکی از استدلال‌ها این است که بشر واجد دانش‌ها و شناخت‌هایی است که آنها را نمی‌توان با تجربه عادی او تبیین کرد. پس باید وحیی در کار باشد تا از راه آن، بشر به چنین دانش‌ها و شناخت‌هایی دست یافته باشد. چنان که خواهیم دید، در برخی از کتب کلامی یا غیرکلامی، معمولاً دو علم طب و نجوم را به عنوان نمونه چنین دانش‌هایی ذکر می‌کنند (ناصر خسرو، ۱۳۶۳، ص ۱۴-۱۵؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۷۱؛ ابن عربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۷۸).

۲. تعریف «صنایع خفیه» یا «علوم و فنون پنهان»

دانش‌ها و شناخت‌های نظری و عملی است که تجربه متعارف بشر برای دست‌یابی به آنها کفایت نمی‌کند. برای روشن‌تر شدن موضوع، از باب نمونه، توجه به پیچیدگی‌های دانش طب سودمند است؛ مثلاً، در طب، همواره از دارو استفاده می‌شده است. اما درباره ابعاد گوناگون داروها، پرسش‌های زیادی وجود دارد؛ از جمله اینکه از بین انواع فراوان مواد گیاهی، حیوانی، معدنی و شیمیایی در مناطق گوناگون جهان، کدام‌یک خاصیت دارویی دارند؟

با صرف‌نظر از سایر موارد، پرسش‌ها را فقط به گیاهانی که خاصیت دارویی دارند، محدود می‌کنیم؛ تا کنون چند نوع از این نوع گیاهان شناخته شده است؟ این گیاهان در کجا و با چه شرایطی کشت می‌شوند؟ هر یک از این گیاهان برای کدام بیماری مفید است؟ استفاده از این گیاهان دارویی با چه شرایط و طبق کدام دستور، تأثیر دارد؟ این پرسش‌ها با در نظر داشتن خواص این گیاهان، به صورت مفرد یا ترکیبی (چه ترکیب با گیاهان دیگر و چه ترکیب با سایر مواد دارویی)، ابعاد پیچیده‌تری خواهد یافت و اندیشیدن به مجموع عظیم و حیرت‌آور همه احتمالات درباره ثمربخش بودن یک دارو، حاصلی جز حیرت به ارمغان نخواهد آورد.

اکنون پرسش این است که با در نظر گرفتن تنوع فراوان گیاهان در جهان، بشر از کجا به این نکته پی برده است که برخی این گیاهان اثر دارویی دارند؟ چه مقدار عمر و تجربه لازم بوده است تا بشر همه انواع گوناگون گیاهان جهان را کشف کند و همه آنها را نسبت به همه انواع بیماری‌ها بیازماید تا بفهمد چه گیاهی برای کدام بیماری مفید است؟

البته می‌توان احتمال داد که بشر نخستین، - مثلاً - هنگامی که با سرماخوردگی فرزندان مواجه شده، تصادفاً یا از سر استیصال، گیاهی را که در همان نزدیک محل زندگی او می‌رویده است به فرزندش خوراند و چون بهبود او را دیده و این تجربه را نیز چند بار تکرار کرده، نتیجه گرفته که فلان گیاه برای درمان سرماخوردگی مؤثر است. اما آیا می‌توان کل دانش طب را با همه گستردگی‌اش، بر اساس تجربه‌ای از نوع همین آزمون و خطا تبیین کرد؟ پیداست که حجم عظیم احتمالات گوناگون نسبت داروها و بیماری‌ها چنان است که نمی‌توان گفت: بشر بر اساس عقل و تجربه عادی خود و از راه آزمون و خطا و با آزمایش کردن انواع گیاهان و ترکیبات پیچیده آنها و آزمون هر احتمال با تک‌تک بیماری‌ها، حتی با در نظر گرفتن احتمال میلیون‌ها سال زیست خود بر کره زمین، به دانش طب دست یافته است.

این مثال‌ها کافی است تا نشان دهد که بشر واجد معارفی است که عقل و تجربه عادی او برای دست یافتن به آنها کافی نیست، حتی اگر تاریخ درازی از زیستن او در زمین گذشته باشد. دانش طب تنها نمونه‌ای از این دانش‌هاست و آنچه را گفتیم می‌توان به بسیاری از علوم و معارف و فنون و صنایع دیگر بشری نیز تعمیم داد. وجه مشترک همه آنها این است که عقل متعارف بشر و نیز تجربه عادی او در اینکه واجد چنان دانش‌ها یا فنونی باشد هرگز کافی نیست و بشر حتی در طول سالیان دراز نیز نمی‌توانسته است از راه تجربه و آزمون و خطا واجد چنان شناخت‌ها یا مهارت‌هایی شده باشد. حال چنان که خواهیم دید، استدلال برخی از متکلمان این است که از وجود چنان معارفی می‌توان بر ضرورت وحی استدلال کرد، به این نحو که چون بشر به خودی خود، به چنان شناخت‌ها و فنونی دست‌رسی پیدا نمی‌کرده است، حتماً باید از راه وحی واجد آنها شده باشد.

۳. پیشینه پژوهش

در باب استدلال‌های کلامی بر ضرورت وحی و نبوت، پایان‌نامه‌ها و مقالات متعددی نوشته شده است. برای مثال، از پایان‌نامه‌ای با عنوان «ضرورت بعثت از دیدگاه متکلمان اسلامی»، نوشته محمد یونس/افضلی در سال ۱۳۸۴ در «مرکز جهانی علوم اسلامی» دفاع شده و بخش مختصری از این اثر به بحث حاضر اختصاص داشته است. همچنین مقاله‌ای با عنوان «دفاع مجدد از دلیل عقلی ضرورت وحی بر اساس حکمت الهی»، به قلم حمید کریمی، در مجله معرفت کلامی، (سال ششم، ش ۲، ۱۳۹۴) نوشته شده که به نحوی خاص مسئله بحث، مطمح نظر نویسنده نبوده است. مقاله دیگری نیز با عنوان «فلسفه نیاز به دین و پیامبران»، به قلم محمدحسن قدردان/قراملکی در مجله قیاسات (ش ۳۷، بهار ۱۳۸۲) منتشر شده که باز هم مسئله علوم و فنون پنهان به نحو ویژه دغدغه نویسنده آن نبوده است.

۴. ضرورت و اهمیت بحث

وحی، نبوت یا بعثت پس از توحید، رکن دوم دین‌داری است. متکلمان ما در اثبات ضرورت آن، دلایلی ذکر کرده‌اند که بررسی این دلایل به موجه بودن استدلال‌ها در این زمینه کمک خواهد کرد.

۵. نوآوری

درباره استدلال بر ضرورت وحی از راه ضرورت وجود علوم و فنون پنهان، تا کنون به نحو خاص، پژوهشی صورت نگرفته است. در این مقاله، اولاً مدعای متکلمان در این باره بررسی خواهد شد و سپس کفایت این دلیل در اثبات ضرورت وحی نقد خواهد شد و در عین حال، ارزش این دلیل در جای خود روشن خواهد گردید.

۶. سوالات اصلی و فرعی

پرسش اصلی این است که استدلال بر ضرورت وحی و نبوت از راه علوم و فنون پنهان با چه اشکالاتی روبه‌روست؟ پرسش‌های فرعی این مقاله عبارت است از:

- رابطه علوم و فنون پنهان با وحی و الهام غیربشری در سایر فرهنگ‌ها و اساطیر چگونه انعکاس یافته است؟
- آیا برای چنین رابطه‌ای می‌توان شواهدی از قرآن یا روایات اسلامی نیز نشان داد؟
- متکلمان چگونه از راه علوم و فنون پنهان، ضرورت وحی و نبوت را اثبات کرده‌اند؟

منشأ غیربشری علوم پنهان در آئینه اساطیر

جست‌وجو در اساطیر ملل نشان می‌دهد که نسبت دادن دانش‌های پنهان از تجربه متعارف بشر به عالمی فرابشری، سابقه‌های دیرینه دارد. در این باره گفته‌اند که مفهوم «علیت» از ارکان اندیشه اسطوره‌ای است و اساطیر برآند تا از راه افسانه‌های اسطوره‌ای، که خصلتی توضیحی دارند، پدیده‌ها را تبیین کنند. اسطوره‌هایی که درباره کشف آتش، پیدایش خط، آموزش فنون کشاورزی، طرز تهیه پوشاک، شیوه ساختن خانه و مانند آن است به همین گروه از اساطیر تعلق دارد. این اسطوره‌ها، میراث فرهنگی را دستاورد قهرمانان یا منجیان می‌دانند (هادی، ۱۳۷۷، ص ۷۹-۸۰).

مثلاً در اساطیر چین نیز نمونه‌های زیادی از این دست وجود دارد. در این اساطیر، خدایی معین نخستین کسی است که فرهنگ را هدیه می‌کند و یا یک خدا به انسان‌ها یاد می‌دهد که چگونه از این هدیه آسمانی استفاده کنند. بر این نکته نیز تأکید می‌گردد که ابداع و کشف فرهنگ کار خدایان است، نه انسان‌ها؛ مثلاً خدای کشاورزی با نام «شن‌نانگ» به انسان‌ها می‌آموزد که از طب و مزایای کشاورزی استفاده کنند. او همه گیاهان را می‌چشد و به انسان‌ها یاد می‌دهد که میان گیاهان سمی و خوردنی فرق بگذارند (مک‌کال و دیگران، ۱۳۹۳، ص ۲۴۱). خدای «هوزی» نیز خدای نوشتار، پیش‌گویی و سلاح شکار است (همان، ص ۲۴۲). خدای اسطوره‌ای «چی‌یو» نیز خدای جنگ و هنر ذوب فلزات و مخترع سلاح‌های فلزی است (همان، ص ۲۴۴). خدایان متعدد دیگری نیز در اساطیر چین هستند که اموری همچون تولید ابریشم، موسیقی، اختراع قایق، اختراع ارابه چوبی، ساختن تیر و کمان، ساختن گاواهن و مانند آن به آنها نسبت داده می‌شود. (همان، ص ۲۴۴-۲۴۶).

میرچا الیاده، اسطوره‌شناس برجسته رومانیایی، از قومی به نام «ناخی» نام می‌برد که به خانواده اقوام تبتی تعلق دارند. آنان خاستگاه پیدایش داروها و طلسم‌ها و افسون‌های شفابخش را چنین روایت می‌کنند که قهرمان اسطوره، پدر و مادر خود را می‌بیند که جان باخته‌اند. او تصمیم می‌گیرد به جست‌وجوی دارویی برود که مانع مرگ انسان‌ها شود و بدین منظور، به سرزمین رئیس ارواح سفر می‌کند و پس از ماجراهای بسیار، سرانجام، داروهای معجزه‌آسایی را می‌دزدد؛ اما در هنگام فرار، سقوط می‌کند و آن داروها پراکنده می‌شوند که بعدها گیاهان دارویی از بقایای آنها می‌روید (الیاده، ۱۳۹۱، ص ۴۵-۴۶).

در اساطیر یونان نیز بسیاری از دانش‌ها، هنرها و فنون به خدایان نسبت داده می‌شوند؛ مثلاً اختراع آتش به پرومئوس نسبت داده می‌شود (ژیران، ۱۳۷۵، ص ۳۱). خدایان المپ نیز هر یک ایزد چیزی هستند؛ مثلاً هفایستوس خدای آهنگری، هرمس خدای اختراع، آپولون خدای موسیقی و طب، و دیمتر خدای کشاورزی است (همان، ص ۳۶).

این اندیشه اساطیری، حتی در دیدگاه فیلسوف بزرگی همچون افلاطون نیز انعکاس یافته است. افلاطون در رساله قوانین، وضع قانون را کار خدایان می‌داند (افلاطون، ج ۴، ۱۳۸۰، ص ۱۹۰۷). او حتی فن کوزه‌گری و بافندگی را هم به الهام الهی نسبت می‌دهد (همان، ص ۱۹۷۱) و از آسکلیپوس، خدای پزشکی در یونان باستان، نیز سخن می‌گوید. به گفته او آسکلیپوس «می‌دانست که در جامعه منظم، هر کسی کاری معین به عهده دارد و هیچ کس چنان وقت ندارد که عمر خود را با بیماری و آزمایش داروهای گوناگون بگذراند» (همان، ج ۲، ص ۹۱۷-۹۱۸).

افلاطون در رساله *کراتولوس*، درباره منشأ زبان، همین دیدگاه را مطرح می‌کند (همان، ج ۲، ص ۷۰۷). افلاطون همچنین در پاسخ به این اشکال، که بدون واژه و زبان، نام‌گذار نخست چگونه ماهیت اشیا را شناخته است تا آنها را نام نهد، چنین می‌گوید:

گمان می‌کنم پاسخ درست این است که بگوییم: نخستین واژه‌ها را نیرویی برتر از نیروی آدمی ساخته است و از این رو، آنها بالضروره درست‌اند (همان، ج ۲، ص ۷۴۹).

نمونه‌های متعدد این اساطیر در فرهنگ‌ها و ملل گوناگون، که در اینجا تنها به چند اشاره گذرا درباره آن بسنده کردیم، نشان می‌دهد که از دیرباز، این نکته مطمح نظر انسان‌ها بوده که تجربه و دانش متعارف بشر برای دست یافتن به برخی از دانش‌ها و فنون کافی نیست، و از این رو، باید آن را به منبعی فرابشری نسبت داد. همین نکته است که برخی از متکلمان را به استدلال از ضرورت این دانش‌ها و فنون بر ضرورت وحی واداشته است.

نسبت وحی و علوم پنهان در قرآن و روایات

در استدلال فوق، ممکن است به برخی از آیات قرآن نیز استناد شود. به عبارت دیگر، طرفداران استدلال بر وجود این گونه علوم و معارف بشری، برای اثبات ضرورت وحی، ممکن است برخی از آیات قرآن را شاهدهی بر دیدگاه خود بدانند. برخی از این آیات را مرور می‌کنیم:

۱. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...» (بقره: ۳۱). برخی از مفسران مراد از تعلیم اسماء را آموختن خواص اشیا دانسته‌اند (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۳۹۷)، و برخی تصریح کرده‌اند که مراد از «تعلیم اسماء»، آموختن صناعات و ساختن زمین و دانش خوردنی‌ها و داروها و استخراج معادن و کاشتن درختان و منافع آنها و همه چیزهایی است که به عمارت دین و دنیا مربوط می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۸۰).

۲. در قرآن کریم، به صراحت تصریح می‌شود که خداوند ساختن زره را به حضرت داود علیه السلام آموخته است: «وَعَلَّمَآهُ صِنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُحَصِّنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ» (انبیاء: ۸۰). همچنین در آیه ۱۰ و ۱۱ سوره سبأ نیز به تعلیم صنعت زره‌بافی به او اشاره شده است: «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَآلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرِ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ». بر این اساس، برخی مفسران تصریح کرده‌اند که اولین کسی که زره ساخت، ایشان بود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۹۲).

۳. آیات ۸۳-۹۸ سوره کهف، به داستان سدسازی ذوالقرنین اشاره دارد. در آیات ۹۴-۹۷ می‌فرماید: «قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّا يَا جُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا أَتُونِي زَبْرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ أَتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا»، هرچند تصریح نشده که نخستین کسی که سد ساخت ایشان بوده است.

۴. شاید بتوان گفت: کشتی‌سازی نیز از جمله صنایعی است که از طریق وحی به انسان رسیده است. خداوند در آیه ۳۷ سوره هود می‌فرماید: کشتی‌سازی حضرت نوح علیه السلام از طریق وحی و تعلیم الهی بوده است: «وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحْيِنَا...» همچنین آیه ۲۷ سوره مؤمنون به کشتی‌سازی حضرت نوح علیه السلام از طریق وحی اشاره کرده است: «فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحْيِنَا...».

۵. در آیات ۱۲ و ۱۳ سوره سبأ نیز ذوب کردن مس و نیز ساختن محراب‌ها و تمثال‌ها و ظروف و دیگ‌های بزرگ از راه تسخیر جنیان، به حضرت سلیمان علیه السلام نسبت داده شده است. به غواصی جنیان نیز در جایی دیگر اشاره شده است (انبیاء: ۸۲؛ ص: ۳۷).

موارد دیگری مانند رویاندن گیاه کدو برای حضرت یونس علیه السلام (صافات: ۱۴۶)، دانش تعبیر خواب برای حضرت یوسف علیه السلام (یوسف: ۶، ۲۱ و ۳۷) و آموختن دفن کردن بدن انسان از کار یک کلاغ (مائده: ۳۱) نیز ممکن است زمینه این دیدگاه باشد که منشأ چنین آگاهی‌ها و دانش‌هایی وحی الهی است.

جز قرآن کریم، در روایات نیز برخی از دانش‌ها و شناخت‌ها به انبیاء علیهم السلام و به ویژه حضرت ادریس علیه السلام نسبت داده شده است؛ مثلاً طبق برخی روایات، اولین کسی که با قلم نوشت حضرت ادریس علیه السلام بوده است (صدوق، ۱۴۰۳ق، ص ۳۳۳). در جای دیگر آمده است که حضرت ادریس علیه السلام اولین کسی بود که با قلم نوشت و اولین کسی بود که خیاطی کرد و اولین کسی بود که علم نجوم را تأسیس کرد (ابن طاوس، ۱۳۶۸، ص ۲۱-۲۲). پیش‌گامی حضرت ادریس علیه السلام در بسیاری از دانش‌ها و فنون، در روایات فراوانی آمده و در بسیاری از متون روایی، تفسیری، تاریخی و حتی عرفانی در عالم اسلام به آن اشاره شده است که در بخش بعد، به برخی نمونه‌ها اشاره خواهیم کرد. با وجود این آیات و اخبار، حتی اگر دلالت آیات و نیز سند و دلالت روایات در این باره را نیز بپذیریم، با این حال، هیچ‌کدام از این آیات و روایات بر این نکته تصریح ندارند که وجود چنین علوم و صنایعی دلیل بر ضرورت وحی است، و اگر وحی نبود انسان از چنین دانش‌ها و معارفی محروم بود.

نسبت وحی و علوم و فنون پنهان از نگاه متفکران مسلمان

پس از قرآن کریم و روایات، توجه به این ارتباط را در سخن برخی از متفکران مسلمان نیز می‌توان نشان داد. از نگاه آنان، دانش‌ها و شناخت‌هایی در اختیار بشر است که بدون وجود وحی، انسان‌ها به چنان معارفی دسترسی نداشتند. مثلاً، *فخر رازی* به برخی از دانش‌ها و فنون اشاره می‌کند و آنها را مصداق «هدایت به صناعات سودمند» می‌خواند که اگر متوقف بر تجربه بود، بشر دچار ضرر بزرگی می‌شد، و بر خداست که از راه فرستادن پیامبران، مانع چنان ضرری شود (طوسی، ۱۴۰۵ق، ص ۳۶۴).

ابن عربی نیز می‌گوید: دانش نجوم چنان است که عمر عادی انسان‌ها برای کسب آن کافی نیست، بنابراین، باید آن را به الهام و وحی الهی نسبت داد. به گفته او، اگر قرار بود خدا انسان‌ها را به خود واگذارد تا به نحو متعارف به چنین

دانش‌هایی دست یابند و تجربه‌های خود را چنان تکرار کنند که برایشان یقین حاصل شود، زمان زیادی لازم بود. وانگهی، برخی از احکام نجوم چنان است که تکرار آنها بعد از هزاران سال اتفاق می‌افتد (ابن عربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۷۸).

مولانا نیز در دفتر چهارم *مشوئی*، دانش طب را به حضرت سلیمان علیه السلام نسبت می‌دهد و در این باره می‌گوید:

هر صباچی چون سلیمان آمدی	خاضع اندر مسجد اقصا شدی
نوگیاهی رسته دیدی اندرو	پس بگفتی نام و نفع خود بگو
تو چه دارویی؟ چه‌ای؟ نام تو چیست	تو زبان کی و نفعت بهر کیست؟
پس بگفتی هر گیاهی فعل و نام	که من آن را جانم و این را حِمام
من مرین را زهرم و او را شکر	نام من این است بر لوح از قدر
پس طیبیان از سلیمان زان گیا	عالم و دانا شدند مقتدا
تا کتب‌های طبیعی ساختند	جسم را از رنج می‌پرداختند
این نجوم و طب وحی انبیاست	عقل و حس را سوی بی‌سوره کجاست
عقل جزوی عقل استخراج نیست	جز پذیرای فن و محتاج نیست
قابل تعلیم و فهم است این خرد	لیک صاحب وحی تعلیمش دهد
جمله حرف‌ها یقین از وحی بود	اول او لیک عقل آن را فرود.

(مولوی، ۱۳۸۴، ص ۶۰۷)

ناصر خسرو نیز در مقام متکلمی اسماعیلی همین دیدگاه را دارد و در قصیده‌ای می‌گوید:

که دانست از اول، چه گویی که ایدون	زمان را بیمود شاید به پنگان؟
که دانست کز نور خورشید گیرد	همی روشنی ماه و برجیس و کیوان؟
که دانست کاندر هوا بی‌ستونی	ستاده است دریا و کوه و بیابان؟
که دانست چندین زمین را مساحت	صد و شصت چند اوست خورشید تابان؟
که کرد اول آهنگری؟ چون نهاده‌است	از اول نه انبر نه خایسک و سندان
که دانست کاین تلخ و ناخوش هلیله	حرارت براند ز ترکیب انسان؟
که فرمود از اول که درد شکم را	پرز باید از چین و از روم والان؟
که بود آنکه او ساخت شنگرف رومی؟	ز گوگرد خشک و ز سیماب لرزان
که دانست کافزون شود روشنایی	به چشم اندر از سنگ کوه سپاهان؟
که بود آنکه بر سیم فضل او نهاده‌است	مر این زر کان را چنین گرد گیهان؟
که بود آنکه کمتر به گفتار او شد	عقیق یمانی ز لعل بدخشان؟

(ناصر خسرو، ۱۳۴۸، ص ۳۱۹)

ناصر خسرو در کتاب *جامع‌الحکمتین* خویش نیز به همین نکته اشاره می‌کند. سخن او را چون به زبان شیرین فارسی قرن پنجم است، عیناً نقل می‌کنیم:

هر علمی را از علوم - جو طب و تتجیم و جز آن - پیغامبری استخراج کرده است به تعلیم الهی، که آن پیغامبر از آدم علم آموخته بوده است و آدم گفتند: بدین نام‌ها مفضل شد بر فرشتگان، که خدای آموختشان به الهام، نه به نام‌های گفتنی. علما دین حق مر علم طب را و علم نجوم را همی دلیل اثبات نبوت کنند بر فلاسفه که بر نبوت وحی را منکرند و همی گویند که آن کس که بدانست از اول دارویی کان از روم خیزد دانگ سنگی بایده و دارویی کان را از چین آرند نیم درم سنگ بایده و دارویی کان از هندوستان آرند نیم دانگ سنگ بایده و همه را جمع باید کردن، یکی را کوفته و یکی را گلاخته و یکی را

سوخته به مثل، تا فلان علت را از مردم دفع کند. ناچار پیغامبری بود و خدای آموخت مر او را که منافع مردم و دفع علت‌ها اندرین چیزها بدین مقادیر است، و گر نه کسی این داروها نتوانستی دانستن، نه به آزمایش و نه به چشیدن. و همی گویند: آن کس که نخست بدانست که اندر آسمان از چندین هزار ستاره، که همی‌بینیم، هفت است که گردنده است، و سیر هر یکی بشناخته و فعل و طبع هر یکی بدانست، پیغامبری بود و به تعلیم خدای دانست این عالی علم را. پس با حجت دینی بر ایشان همی از علم ایشان لازم آید اثبات نبوت (ناصرخسرو، ۱۳۶۳، ص ۱۴-۱۵).

فیض کاشانی نیز در *المحججه البیضاء*، در نقد دیدگاه غزالی درباره فلسفه، می‌نویسد: فلسفه دانشی شریف و شامل علوم گوناگونی است که حتی شامل علومی همچون هیئت، تشریح، طب، نجوم، خطابه و شعر نیز می‌شود و بیشتر این علوم برگرفته از وحی بر پیامبران است (فیض کاشانی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۷۱).

در کتب تاریخ در فرهنگ اسلامی نیز از نسبت انبیا با صنایع و فنون خاص سخن به میان آمده است. این موضوعات چون مبتنی بر تاریخ مکتوب نیست و به احتمال زیاد، از تواریخ اهل کتاب گرفته شده، گاه به اسطوره شباهت پیدا می‌کند؛ مثلاً، در *تاریخ مختصر الملوك*، از کتب تاریخی قرن هفتم هجری، درباره حضرت ادریس علیه السلام چنین می‌خوانیم که او نخستین کسی بود که درباره موجودات علوی سخن گفت و صنایع را تعلیم داد و چون از نابودی علوم بیم داشت، اهرام مصر را ساخت و در آنها همه صنایع و ابزارها را ترسیم کرد و طبقات علوم را مشخص ساخت تا پس از او باقی بماند (ابن‌العبری، ۱۹۹۲، ص ۷).

از بین معاصران نیز گاه با نمونه‌های مشابهی مواجه می‌شویم؛ مثلاً، مرحوم علامه جعفری چنین می‌نویسد: اگر کسی چنین ادعایی داشته باشد که آغاز علم از انبیا بوده و بشر به وسیله آنان به گسترش و تعمق در علم موفق شده است ادعای خلاف منطوق نکرده است... آموزش‌های ماورای طبیعی انسان‌ها، که بعدها تاریخ‌نویسان مخلوط سحر و جادو و کهانت نموده، همه آنها را با یک مقوله اسرارآمیز تفسیر کرده‌اند، در همان دوران خود آموزش‌های الهی پیامبران بوده است که با گذشت روزگاران در تاریکی‌های ابهام فرو رفته است (جعفری، ۱۳۵۲، ج ۱۰، ص ۱۶۰).

یک نمونه شایسته توجه در این باره، نظریه وضع الهی الفاظ در بین برخی از متفکران مسلمان است. درباره زبان، قایل شدن به اینکه واضع نخستین شخصی حقیقی بوده و درکی خام و ابتدایی داشته، به آسانی قابل اثبات نیست؛ زیرا هر زبان از جهات گوناگون، چنان دقت‌ها و ظرافت‌ها و پیچیدگی‌هایی دارد که نمی‌توان تأسیس و اختراع آن را به انسان عادی با درک ابتدایی نسبت داد. از این‌رو، فقها و اصولیان ما گاه از حکمت وضع سخن می‌گویند، یا به این نکته اشاره می‌کنند که واضع حکیم بوده است (خراسانی، ۱۴۲۷ق، ص ۲۴۴).

همین نکته موجب شده است که نظریه «منشأ الهی وضع الفاظ» طرف‌دارانی داشته باشد؛ مثلاً، یکی از این کسان، قاضی سعید قمی است. از دیدگاه او، وضع نام‌ها بر مسمیاتشان وضع الهی است. ایشان البته می‌گویند: مراد از وضع الهی، وضع الفاظی مانند «ضرب» و «قام» و «زید» در زبان عربی یا سریانی یا زبانی دیگر نیست؛ زیرا تعلیم الهی از راه حرف و صوت صورت نمی‌گیرد. همچنین مراد، معنایی نیست که این الفاظ بر آنها دلالت دارند؛ زیرا آنها مدلول‌های این الفاظ و اسماء هستند و بنابراین، ممکن نیست که به وضع واضع بستگی داشته باشند. بنابراین، مراد از «وضع الهی»، حقیقتی والاتر و شریف‌تر از آن است که تصور شود؛ اما در این باره توضیح بیشتری نمی‌دهد و مراد خود را از چگونگی وضع الهی روشن نمی‌کند (قمی، ۱۴۱۵ق، ص ۵۲۰ و ۵۲۱).

در صورت جست‌وجو در آثار دانشمندان مسلمان در زمینه‌های گوناگون و از قدیم تا روزگار ما، با نمونه‌های متعدد دیگری از این دست سخنان روبه‌رو خواهیم شد که با بیان‌های گوناگون، فنون و صنایع و دانش‌های خاصی را به پیامبری از انبیای الهی نسبت داده‌اند.

استدلال متکلمان بر نسبت وحی و علوم و فنون پنهان

پس از طرح مسئله و ذکر نمونه‌هایی از قرآن کریم، روایات و سخنان دانشمندان مسلمان، اکنون وقت آن است که به‌طور خاص، با استدلال متکلمان مسلمان آشنا شویم که چگونه ضرورت دانش‌ها و آگاهی‌های پنهان را با عنوان «صنایع خفیه» دلیل بر ضرورت وحی و نبوت دانسته‌اند.

پیش از هر چیز، تذکر این نکته لازم است که استدلال بر ضرورت وحی تنها طبق مبنای عدلیه (معتزله و امامیه) معتبر است؛ زیرا اشاعره چیزی را بر خدا واجب نمی‌دانند. به عبارت دیگر، این استدلال در صورتی تمام است که بگوییم: اگر برای هدایت بشر ضرورتی وجود داشته باشد، بر خدا واجب است که آن را در اختیار بشر قرار دهد. اما اگر مانند اشاعره بگوییم هیچ چیز بر خدا واجب نیست، نخواهیم توانست از ضرورت علوم و فنون پنهان، ضرورت پیشین وحی را ثابت کنیم.

این امور ضروری برای هدایت بشر در اصطلاح متکلمان، «لطف» خوانده می‌شود و آن را این‌گونه تعریف کرده‌اند: بر خدا لازم است که بندگان را هدایت کند و راه سعادت را به آنها بنمایاند و انزال کتاب و ارسال رسل لطف است و به استناد همین لطف است که باید مسائل حرام و حلال و راه روشن زندگی را به بشر بنمایاند (سجادی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۱۴۵۹). با در نظر داشتن این مقدمه، تقریر استدلال متکلمان به این صورت است که آنان برای وحی فوایدی را برمی‌شمارند و تحقق این فواید را از باب «لطف» می‌دانند. اما از آن رو که از نظر آنان لطف بر خدا واجب است، پس بر خداست تا با ارسال وحی، این فواید را تحقق بخشد.

خواجه نصیرالدین طوسی یکی از متکلمانی است که این استدلال را مطرح می‌کند. ایشان ده فایده برای بعثت انبیا برمی‌شمارد که هشتمین آنها «تعلیم صنایع خفیه» است (طوسی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۱۲). توضیح این فایده چنین است که در بین بشر، علوم و صنایع خاصی مانند طب و نجوم هست که برای بشر لازم است، اما عقل و تجربه عادی به چنین دانش‌هایی دسترسی ندارد. بنابراین، بر خدا واجب است که از راه وحی، بشر را به چنان علوم و صنایعی راهنمایی کند.

علامه حلی در شرح سخن خواجه طوسی چنین می‌گوید: نوع انسان به ابزارها و چیزهایی سودمند برای بقای خود، مانند لباس و مسکن و جز آنها نیاز دارد، و این امور چنان‌اند که شناخت چگونگی به‌دست آوردن آنها لازم است، در حالی که بشر از چنین شناختی ناتوان است. پس فایده پیامبر در این امر آن است که این صنایع پنهان و نافع را آموزش دهد (حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۴۷).

جز ایشان، برخی دیگر از متکلمان نیز چنین استدلالی را مطرح کرده‌اند. تفتازانی، که خود متکلمی اشعری است، این استدلال را از قول معتزله نقل می‌کند. او البته غیر از «تعلیم صنایع خفیه»، یکی از فواید وجود پیامبر را چنین برمی‌شمارد: بیان فایده خوراکی‌ها و داروها و زبان‌های آنها، که تجربه برای به‌دست آوردن آنها کافی نیست، مگر با گذشت زمان‌ها و دوره‌های فراوان و خطرهای احتمالی (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۶).

علامه حلی جز در شرح کلام خواجه در *تجريد الاعتقاد*، در رساله *انوار الملکوت* نیز از لزوم تعلیم دانش‌های پنهان سخن می‌گوید؛ اما نکته جالب این است که آن را دلیل بر ضرورت وجود امام می‌داند (حلی، ۱۳۶۳، ص ۲۰۳)؛ یعنی ایشان از دلیل متکلمان بر ضرورت وحی و وجود پیامبر استفاده می‌کند و آن را در اثبات ضرورت وجود امام به کار می‌گیرد.

به هر روی، استدلال یادشده استدلالی پیشینی یا لمّی بر ضرورت وحی است و آن را می‌توان با مقدمات ذیل تقریر کرد:

۱- لطف بر خدا واجب است، و مراد از «لطف» نیز هر چیزی است که مستقیم یا غیرمستقیم در هدایت و سعادت بشر تأثیر داشته باشد.

۲- علوم و معارف خاصی در زندگی بشر هست که وجود آنها برای ادامه حیات بشر و رسیدن او به سعادت ضرورت دارد.

۳- بشر خود به تنهایی نمی‌تواند به این علوم دسترسی پیدا کند؛ زیرا عقل بشر به خودی خود، به چنین علمی نمی‌رسد و تجربه عادی بشر نیز برای رسیدن به چنین علمی کافی نیست.

۴- اینکه خدا چنین علمی را در دسترس بشر قرار دهد مصداقی از لطف است. بر اساس این مقدمات، بر خدا واجب است که از راه وحی، چنین علمی را در اختیار بشر قرار دهد.

چنان که گفتیم، این تقریر از استدلال را می‌توان تقریری لمّی یا پیشینی دانست، اما *غزالی* در رساله *المنقذ من الضلال* همین استدلال را به صورت دیگری طرح می‌کند. او با توجه به گرایش اشعری خود، نمی‌تواند از وجوب لطف بر خدا سخن بگوید و بنابراین، می‌توان درک کرد که چرا این استدلال به صورت پیش‌گفته در سخن او غایب است؛ اما او تقریری پسینی یا اّتی از این استدلال به دست می‌دهد.

غزالی سخن را با این نکته آغاز می‌کند که ما از کجا می‌توانیم بدانیم در عالم وحیی در کار بوده و پیامبرانی ظهور کرده‌اند؟ استدلال *غزالی* برای اثبات اینکه در عالم وحیی بوده و پیامبرانی وجود داشته‌اند این است که دانش‌هایی در اختیار بشر است که فهم و تجربه عادی او برای دست یافتن به آنها کافی نیست. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که پس حتماً وحی و نبوتی در تاریخ وجود داشته است و این علوم از این راه در دسترس بشر قرار گرفته است (*غزالی*، ۱۴۱۶ق، ص ۵۵۷).

غزالی در کتاب مهم خود، *احیاء علوم الدین*، نیز از زاویه‌ای دیگر به همین نکته می‌پردازد. او می‌گوید: حتی فنون معمولی مانند ساختن قیچی نیز نیازمند الهام الهی است و مجموعه عواملی که برای ساختن قیچی لازم است چنان پیچیده است که اگر ما به اندازه حضرت نوح علیه السلام نیز عمر می‌داشتیم باز به چگونگی ساختن چنین چیزی پی نمی‌بردیم (*غزالی*، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۱۳۲).

فیض کاشانی نیز در *المحجة البيضاء* عین همین سخن *غزالی* را نقل می‌کند (فیض کاشانی، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۲۱۰). تفاوت این دو تقریر مهم است. تقریر نخست از راه وجود این علوم نتیجه می‌گیرد که «باید» وحی و نبوتی باشد، و تقریر دوم از راه وجود این علوم نتیجه می‌گیرد که وحی و نبوتی «هست». با این حال، این تفاوت مهم در اصل مسئله تأثیری نمی‌گذارد. دقت در برخی از علوم و صنایع، اصل سخن این متفکران را کاملاً تأیید می‌کند که برخی

از معارف بشری چنان پیچیده است که با توجه به عقل و تجربه عادی بشر به همراه عمر کوتاه او، اصلاً ممکن نیست از راه عادی به دست آمده باشد. در قدم بعد، می‌توان در این باره بحث کرد که این علوم آیا ضرورت پیشینی وحی و نبوت را ثابت می‌کند یا ضرورت پسینی آن را نشان می‌دهد؟

نقد و بررسی اثبات ضرورت وحی از راه علوم و فنون پنهان

توجه به وضعیت خاص برخی از دانش‌ها و شناخت‌های ویژه در تاریخ فرهنگ بشری و برقرار کردن نسبت میان آنها و دریافت‌ها و ادراکات فراطبیعی انسانی، از دستاوردهای ارزشمند دیدگاه متکلمان و همه متفکرانی است که از چنین ارتباطی سخن گفته‌اند. حتی اگر کسی به خدا و دین و وحی نیز معتقد نباشد، نمی‌تواند انکار کند که تجربه عادی بشر، حتی با گذشت قرن‌های متمادی، هرگز نمی‌توانسته است به برخی از دانش‌ها و آگاهی‌های موجود دست‌رسی یابد. با این حال، از راه چنین دانش‌ها و شناخت‌هایی به ضرورت پیشین یا پسین وحی استدلال کردن، با اشکال‌هایی مواجه است که اکنون آنها را برمی‌شماریم:

۱- به نظر می‌رسد مهم‌ترین اشکال در چنین استدلالی آن است که دلیل اعم از مدعاست. دلیل ما این است که دانش‌ها و شناخت‌هایی در دست داریم که از راه تجربه عادی به دست ما نرسیده است؛ اما از کجا می‌توان گفت که این دانش‌ها و شناخت‌ها ضرورتاً از راه وحی و به واسطه پیامبران در اختیار بشر قرار گرفته است؟ این استدلال تنها در صورتی درست بود که ثابت کنیم راه همه انواع ادراکات غیرعادی در رسیدن به این علوم بسته است و فقط از راه وحی می‌توان به آنها دست یافت. اما می‌توان احتمال داد که «علوم و صنایع خفیه» از راه سایر انواع ادراکات غیرعادی و فراطبیعی، مانند ارتباط با جن، سحر، کهانت، علوم غریبه و حتی شاید بتوان گفت رؤیا به دست ما رسیده باشد.

اتفاقاً در تاریخ دانش بشری، به نمونه‌هایی برمی‌خوریم که برخی از دانشمندان از راه الهامات غیرطبیعی، به حقایقی دست یافته‌اند و این موارد در تاریخ علوم بشری در شرق و غرب جهان کم نیست؛ مثلاً، این داستان در تاریخ علم مشهور است که فردریش اوگوست ککوله، شیمی‌دان آلمانی، مدت‌ها درباره آرایش مولکولی «بنزن» تأمل می‌کرد تا آنکه در رؤیایی، ماری را دید که دم خود را به دندان گرفته است و وقتی بیدار شد به فکرش رسید که خواص بنزن را با قبول ساختمان مولکولی حلقه‌ای می‌توان تبیین کرد (باربور، ۱۳۸۹، ص ۱۹۲).

بنابراین، تبیین علوم و صنایع خفیه از راه‌های غیرعادی دیگری غیر از وحی نیز امکان‌پذیر است.

۲- اشکال دیگر این است که صرف شباهت علوم و صنایع خفیه به دانش‌ها و شناخت‌های برگرفته از وحی و تردید ما در ملحق کردن این علوم به شناخت‌های وحیانی، موجب نمی‌شود حکم کنیم که این علوم حتماً منشأ وحیانی دارند. چنین الحاق شتاب‌زده‌ای مانند بحث «تمسک به عام در شبهه مصداقیه» در علم اصول است. اصولیان می‌گویند: مثلاً، می‌دانیم که آب در صورت تغییر در اثر نجاست، نجس می‌شود، ولی نمی‌دانیم آبی که اکنون در دست داریم مصداق چنان آبی هست یا خیر. برخی از محققان معاصر در چنین موضوعی تمسک به عام را جایز نمی‌دانند (مظفر، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۵۴). در این بحث نیز ما می‌دانیم که شناخت‌هایی مانند علم به عالم غیب و حیات پس از مرگ و...

هست که از راه تجربه عادی به دست نمی‌آید و خدا از راه وحی آنها را در اختیار بشر قرار می‌دهد. اکنون شک داریم که دانش‌هایی مانند طب و نجوم نیز از سنخ چنان آگاهی‌هایی هست یا خیر. در چنین موضوعی نمی‌توان به صرف این شباهت و با وجود شک، این مصادیق مشکوک را به چنان عمومی ملحق کرد.

۳- نقش انبیاء^{علیهم‌السلام} در انتقال چنان دانش‌هایی باید از راه نقل معتبر به دست ما رسیده باشد. چنان که دیدیم، آیاتی در قرآن کریم از اموری مانند زره‌بافی حضرت داود^{علیه‌السلام} یا کشتی‌سازی حضرت نوح^{علیه‌السلام} و مانند آن سخن می‌گویند. اگر چنین استفاده شود که این آیات تقدم این بزرگواران را در صنعتی اثبات می‌کند که پیش‌تر سابقه نداشته است، قطعاً خواهیم پذیرفت. دربارهٔ روایاتی هم که - مثلاً - سخن از تقدم حضرت ادریس^{علیه‌السلام} در خیاطی و مانند آن سخن می‌گوید، سخن همین است. این روایات نیز اگر از شرایط صحت متن و سند برخوردار باشند مقبول خواهند بود. اما در این باره، به نقل‌های تاریخی و حدیثی نامعتبر و مشکوک نمی‌توان اعتماد کرد.

غزالی در کتاب اصولی خود، *المستصفی فی علم الاصول*، دربارهٔ مبدأ زبان سخن مشابهی می‌گوید. او ابتدا این سه دیدگاه را در این باره مطرح می‌کند که زبان یا توفیقی و مبتنی بر وضع الهی است، یا مبتنی بر اصطلاح و وضع بشری و یا ابتدا توفیقی و پس از آن اصطلاحی است. سپس نظر خود را چنین بیان می‌کند: هر سه دیدگاه از نظر عقلی ممکن است، اما سخن دربارهٔ آنچه در واقع رخ داده است، باید بر برهان عقلی یا تواتر خبر یا شنیدن سخنی یقینی مبتنی باشد. در این مسئله، جای برهان نیست و خبری هم در این باره نقل نشده است. پس هرچه گفته شود، جز از سر گمان نخواهد بود، و چنین گمانی هم در چیزی است که نه به عمل ارتباطی دارد و نه اعتقاد به آن ضروری است. بنابراین، بررسی آن بیهوده است و دلیلی ندارد (غزالی، ۳۲۲ق، ص ۳۱۸-۳۲۲).

۴- اشکال مهم دیگر به بحثی ارتباط پیدا می‌کند که امروزه با عنوان «انتظار بشر از دین» شناخته می‌شود. پرسش آن است که اساساً رسالت دین چیست؟ آیا سامان دنیای انسان‌ها نیز از رسالت‌های پیامبران است یا خیر؟ اگر گفتیم که رسالت پیامبران تنها سامان آخرت انسان‌هاست و از دنیا تنها به مقداری که به کار آخرت بیاید می‌پردازند، در این صورت، نمی‌توان تعلیم دانش‌هایی همچون طب و نجوم را از رسالت‌های وحی و از مأموریت‌های انبیای الهی دانست.

طرفه آن است که *خواجه نصیرالدین طوسی*، که خود در کتاب *تجربید الاعتقاد* استدلال به «تعلیم صنایع خفیه» را در اثبات ضرورت وحی مطرح می‌کند، در کتاب *تقد المحصل* سخنی دیگر دارد. او این کتاب را در نقد آراء کلامی *فخر رازی* نوشته است و پس از طرح سخن *فخر رازی*، دیدگاه او را این گونه نقد می‌کند که ضرورت وجود پیامبران برای کامل کردن انسان‌ها از راه عقاید درست و اخلاق نیکو و کارهای پسندیده و سودمند و نیز تکمیل نوع بشر از راه اجتماع بر نیکی و فضیلت و یاری آنان در امور دینی و مجازات منحرفان از راه خیر و صلاح است. اما موارد دیگری که به عنوان فواید وجود پیامبران ذکر می‌شود، یا منفعت زیادتری را دربر دارد و یا اصلاً فایده‌ای ندارد. محقق *طوسی* تصریح می‌کند که کار پیامبران این نیست که طب و طبیعت گیاهان و طبیعت درجات فلک و رصد عطارد و بیشتر صنایع را به ما بیاموزند (طوسی، ۱۴۰۵ق، ص ۳۶۷).

نتیجه‌گیری

با توجه به اشکالات مطرح شده، باید گفت: استدلال بر ضرورت پیشینی یا پسینی وحی، استدلال درستی نیست و از وجود دانش‌های پنهان از عقل و تجربه بشر، نمی‌توان نتیجه گرفت که وحی و نبوت بر خدا واجب است (استدلال لمی یا پیشینی)، یا حتماً در تاریخ پیامبرانی بوده‌اند که چنین علومی را در اختیار ما قرار داده‌اند (استدلال انی یا پسینی). با این حال، ضعف این استدلال موجب نمی‌شود یکسره آن را کنار بگذاریم یا به آن بی‌توجه باشیم. برخی از دیدگاه‌ها این ارزش را دارند که حتی اگر آنها را نپذیریم، در نهایت، بصیرتی تازه به ما می‌بخشند و رهاوردشان نگرش تازه‌ای است که از آنها برجای می‌ماند. این استدلال بدون تردید، از این‌گونه دیدگاه‌هاست. چنان‌که دیدیم، این نظریه به ما می‌آموزد که برخی از دانش‌ها و شناخت‌های بشری از راه تجربه عادی بشر تبیین‌پذیر نیست و هر چند نمی‌توان ضرورتاً آنها را به وحی و میراث انبیا نسبت داد، اما ارتباط آنها با الهامات الهی و عالم غیب را نیز به دشواری می‌توان انکار کرد. همین امر روزنه‌ای از نسبت انسان و جهان غیب را در علوم و دانش‌های بشری بر ما آشکار می‌کند.

منابع

- ابن العبري، ۱۹۹۲م، *تاريخ مختصر الدول*، تحقيق انطون صالحاني اليسوعي، ط الثالثة، بيروت، دار الشرق.
- ابن طاووس، علي بن موسى، ۱۳۶۸، *فرج المهموم*، قم، دارالذخائر.
- ابن عربي، محيي الدين، بي تا، *الفتوحات المكيه*، بيروت، دار صادر.
- افلاطون، ۱۳۸۰، *مجموعه آثار*، ترجمه محمدحسن لطفی، چ سوم، تهران، خوارزمی.
- باربور، ايان، ۱۳۸۹، *علم ودين*، ترجمه بهاءالدين خرمشاهی، چ هفتم، تهران، نشر دانشگاهی.
- تفتازانی، سعدالدين، ۱۴۰۹ق، *شرح المقاصد*، قم، شريف رضی.
- جعفری، محمدتقی، ۱۳۵۲، *تفسير و نقد و تحليل مثنوی*، بی جا، بی تا.
- حلی، حسن بن یوسف، ۱۳۶۳، *انوار الملکوت فی شرح الباقوت*، قم، شريف رضی.
- _____، ۱۴۱۳ق، *کشف المراد فی شرح تجريد الاعتقاد*، قم، دفتر نشر اسلامي.
- خراسانی، محمدکاظم، ۱۴۲۷ق، *کفایة الاصول*، چ چهارم، قم، مؤسسه آل البيت علیه السلام لإحياء التراث.
- ژیران، ف، ۱۳۷۵، *فرهنگ اساطير يونان*، ترجمه ابوالقاسم اسماعيل پور، تهران، فکر روز.
- سجادی، سيدجعفر، ۱۳۷۳، *فرهنگ معارف اسلامي*، تهران، دانشگاه تهران.
- صدوق، محمدبن علی، ۱۴۰۳ق، *معانی الاخبار*، تصحيح علی اکبر غفاری، قم، دفتر نشر اسلامي.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البيان*، چ سوم، تهران، ناصرخسرو.
- طوسی، نصيرالدين، ۱۴۰۵ق، *تلخیص المحصل*، بيروت، دارالاضواء.
- _____، ۱۴۰۷ق، *تجريد الاعتقاد*، تحقيق حسينی جلالی، قم، دفتر تبلیغات اسلامي.
- غزالی، ابوحامد، ۱۳۲۲ق، *المستصفی فی علم الاصول*، بولاق مصر، المطبعة الاميرية.
- _____، ۱۴۱۶ق، *مجموعه رسائل الغزالی*، بيروت، دارالفکر.
- _____، بی تا، *احياء علوم الدين*، بيروت، دار الكتاب العربي.
- فخررازی، محمدبن عمر، ۱۴۲۰ق، *مفاتيح النیب*، ط الثالثة، بيروت، دار احیاء التراث العربي.
- فیض کاشانی، ملامحسن، ۱۴۱۷ق، *المحجّة البيضاء*، چ چهارم، قم، دفتر نشر اسلامي.
- قمی، قاضی سعید، ۱۴۱۵ق، *شرح توحيد الصلوق*، تصحيح و تعليق نجفقلی حبیبي، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي.
- مظفر، محمدرضا، ۱۳۸۸، *اصول الفقه*، قم، ذوی القربی.
- مک کال، هنریتا و دیگران، ۱۳۹۳، *جهان اسطوره ها*، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.
- مولوی بلخی، جلال الدين، ۱۳۸۴، *مثنوی معنوی*، تصحيح نیکلسون، چ دوم، تهران، هرمس.
- ناصر خسرو، ۱۳۴۸، *ديوان الشاعر*، تصحيح سيدنصرالله تقوی، چاپ افست گلشن.
- _____، ۱۳۶۳، *جامع الحکمتين*، تهران، کتابخانه طهوری.
- هادی، سهراب، ۱۳۷۷، *شناخت اسطوره های ملل*، تهران، تندیس.
- البیاده، میرچا، ۱۳۹۱، *اسطوره و واقعیت*، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، کتاب پارسه.